

تأثیرپذیری حافظ از اسلوب هنری قرآن

علی حیدری و قاسم صحرائی

استادیاران دانشگاه لرستان

چکیده

انس و علاقه حافظ شیرازی به قرآن مجید بر کسی پوشیده نیست. حافظ مطالعه این کتاب آسمانی را تا آنجا ادامه داده است که آن را از بر کرده و لقب حافظ نیز از همین رهگذر است. بدون شک ساختار، شیوه بیان و اسلوب هنری قرآن در نحوه بیان حافظ تأثیر بسزایی داشته است. بعضی از این تأثیرات، مانند درج و تضمین آیات یا استفاده از مفهوم آن‌ها، کاملاً روشن و مشخص است. اما تأثیرپذیری حافظ از قرآن فراتر از این موارد است. در این مقاله به دو نکته بلاغی (ذکر عام پس از خاص و ذکر عام به جای خاص) که در قرآن و به تبع آن در غزلیات حافظ کاربرد وسیعی دارد، اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، حافظ، اسلوب هنری

تاریخ دریافت: ۸۵/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۸۶/۳/۲۳

مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، سال دوم، شماره ۷-۹ (پاییز - بهار ۸۴-۸۵) صص ۷-۲۳

مقدمه

کشف زمخشری و مفتاح‌العلوم سکاکی، دو مورد از مشهورترین کتبی است که حافظ به آن‌ها علاقه‌مند بوده است؛ بهاء‌الدین خرمشاهی می‌نویسد: «چنان‌که در مقدمه‌گل اندام آمده است به واسطه‌ی محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان، و بحث کشف و مفتاح...» (پورجوادی، ۱۳۷۰: ۱۸)؛ سپس از قول دکتر معین در کتاب حافظ شیرین سخن (۱۳۷۰: ۲۳) و دکتر زرین کوب در کتاب از کوچه‌رندان (۱۳۷۸: ۳۴) مفتاح را همان مفتاح‌العلوم سکاکی می‌داند که در علوم بلاغت نوشته شده است. کتاب مفتاح در حقیقت سرآمد کتب بلاغی است. بعد از سکاکی، خطیب قزوینی آن را خلاصه کرده و تلخیص نامیده است. در حقیقت کتاب تلخیص، تلخیصی از مفتاح‌العلوم است که بعدها خود خطیب کتابی دیگر در شرح آن به عنوان الايضاح نوشت. سپس تفتازانی آن تلخیص را با عناوینی هم‌چون مختصرالمعانی و مطول شرح و بسط داده است. کسانی دیگر از جمله ابن یعقوب‌المغربی در شرحی موسوم به مواهب‌الفتاح فی شرح‌المفتاح و بهاء‌الدین السبکی در شرحی مشهور به عروس‌الافراح فی شرح تلخیص‌المفتاح این کتاب را شرح کرده‌اند. بعد از این کتب، بسیاری از کتب بلاغی فارسی نیز تحت تأثیر تلخیص و مفتاح نوشته شده‌اند. از جمله در‌الادب و معالم‌البلاغه که گویی ترجمه‌ای از تلخیص‌اند.

علاقه حافظ به کشف زمخشری شاید بیشتر از مفتاح باشد. در غزلی حافظ صریحاً چنین می‌گوید:

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است
(غزل ۴۴/ ۲)

خرمشاهی در این مورد می‌گوید:

«حافظ مانند زمخشری قائل به اعجاز زبانی و ادبی قرآن است. حافظ نظر به تخصصی که در علوم بلاغی داشته است به کشف که سرآمد تفسیرهای ادبی و بلاغی قرآن است، علاقه شایانی داشته است» (پورجوادی، ۱۳۷۰: ۲۲).

دکتر زرین کوب در این مورد می‌گوید:

«زمخشری، دانشمند معتزلی در این تفسیر خویش کوشیده بود، رموز اعجاز قرآن را در بلاغت آن نشان دهد. آن‌جا که در قرآن یک مسند را برخلاف عادت از مسندالیه پیش انداخته است، آن‌جا که یک اسم به جای یک صفت به کار رفته است، آن‌جا که یک معرفه نکره آمده است یا یک نکره معرفه شده است، همه جا بر حسب تحقیق زمخشری سر بلاغت هست و حاکی است از اعجاز... مطالعه مفتاح نیز که در آن سکاکی مسائل بلاغت را نظم علمی داده بود، برای وی وسیله‌ای بود جهت تعمق بیشتر در کشف. بدین‌گونه حافظ جوان از راه کشف با رموز بلاغت آشنایی یافت و با سر اعجاز کتاب خدا... در واقع از تأثیر همین توجه بود که کلام او آکنده شد از نازک‌کاری‌های مربوط به بلاغت. شاید یک نقاد واقف به رموز بلاغت در ادب قدیم فارسی کمتر شعری بتواند یافت که به قدر کلام حافظ اسرار بلاغت در آن رعایت شده باشد و کار وصل و فصل و تقدیم و تأخیر اجزاء کلام در آن تا این حد حساب شده باشد» (۱۳۷۸: ۳۴).

استاد خرمشاهی گسسته‌نمایی شعر حافظ را متأثر از ساختار قرآن دانسته و می‌گوید:

«ساختمان غزل‌های حافظ که ابیاتش بیش از هر غزل‌سرای دیگر استقلال یعنی تنوع و تباعد دارد، بیش از آن‌چه که متأثر از غزل‌سرایی فارسی باشد متأثر از ساختمان سور و آیات قرآن است» (۱۳۷۸: ۱۲۲).

تأثیرپذیری حافظ از قرآن مجید جنبه‌های مختلف و فراوانی دارد. ما در این مختصر به دو نمونه بلاغی (ذکر عام پس از خاص و ذکر عام به جای خاص) که در قرآن و غزلیات حافظ به فراوانی دیده می‌شود و به احتمال زیاد حافظ از قرآن تأثیر گرفته است، اشاره می‌کنیم. اما ابتدا در مورد هر کدام توضیح مختصری می‌دهیم:

۱. ذکر عام پس از خاص: این مورد و بر عکس آن (ذکر خاص پس از عام) که در بخش "معانی"، در بعضی از کتب علوم بلاغی ذکر شده است، جزء زیر مجموعه‌های "اطناب" آمده است. راست آن است که در مورد "ذکر خاص پس از عام" امکان دارد نوعی اطناب باشد (آن هم برای اهمیت دادن به "خاص" و برجسته‌تر کردن آن). مانند تنزل

الملائكة و الروح (قدر/ ۳). در این آیه شریفه "ملائکه" شامل تمام فرشتگان از جمله روح (جبرئیل) می‌شود، لذا آوردن "روح" برای با اهمیت جلوه دادن و ارزش اوست. اما در مورد "ذکر عام پس از خاص" نمی‌توان گفت که اطنابی وجود دارد، زیرا اگر کلمه یا کلماتی که متضمن معنی جمع است، ذکر نشود، از قسمت اول جمله به تنهایی نمی‌توان معنی عام و فراگیری را در تمام موارد استنباط کرد. لذا نمی‌توان با قطعیت آن را جزء موارد اطناب به حساب آورد. شاید به همین دلیل است که در بسیاری از کتب بلاغی از جمله المعجم، ترجمان البلاغه، حقائق السحر، بیان و معانی دکتر شمیسا، معانی و بیان دکتر تجلیل و... از ذکر آن خودداری شده است. بدیهی است که این مورد بلاغی چه جزء اطناب باشد و چه نباشد و هم‌چنین اگر در کتب بلاغی، ذکر شده یا نشده باشد از ارزش آن چیزی کاسته نمی‌شود. با این همه در بعضی از کتب بلاغی در مورد آن سخن گفته شده است.

در جواهر البلاغه آمده است: «ذکر العام بعد الخاص، کقوله تعالی: رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مومنًا و للمومنین و المومنات» (نوح/ ۲۸) و فائدته شمول بقیه الأفراد و الاهتمام بالخاص، لذكر ثانياً في عنوان عام بعد ذكره أولاً في عنوان خاص: که فایده‌اش در برگرفتن سائر افراد و توجه به خاص برای بار دوم در داخل یک عنوان عام است، پس از آن که در ابتدا تحت عنوانی خاص ذکر شده بود» (الهاشمی، ۱۳۸۰: ۲۱۸).

بدیهی است که بسیاری از آیات قرآن بنا به دلایل خاص و اتفاقات مشخصی بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده است. اما اعجاز کلام خدا در آن است که آن آیه، هم شامل آن موضوع و واقعه می‌شده و هم در برگیرنده احکام دیگری بوده است. در حقیقت طریقه بیان به گونه‌ای است که بدون این که محتوای آیه منافی با شأن نزول آیه باشد، به نوعی به مسائل مختلف دیگری تسری پیدا می‌کند. در حقیقت یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن که آن را ابدی کرده است، در همین نکته نهفته است و اگر - نعوذ بالله - غیر از این بود، دستورات و احکام قرآن بسیار جزئی می‌بود و قابل تعمیم به زمان‌ها و مکان‌ها و موضوعات دیگر نمی‌شد و

احکام آن فقط به واقعه یا موضوع مورد نظر محدود و مقصور می‌شود. حال به عنوان نمونه چند آیه ذکر می‌شود:

«فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» (یوسف / ۲۸): چون [شوهر] دید که پیراهن از پشت دریده شده است؛ گفت: این از مکر شما زنان است؛ به درستی که مکر شما زنان بسیار بزرگ است». در آیات قبل بحث از زن عزیز مصر (زلیخا) است. اما در این آیه شوهر به جای این که بگوید «إِنَّ مِنْ كَيْدِكِ»، «إِنَّ مِنْ كَيْدِكُنَّ» آورده است، تا آن را به دیگر زنان نیز تعمیم دهد. این حيله گری علاوه بر این که مربوط به زلیخا می‌شود، شامل زنان دیگر نیز شده است.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف / ۵۶): و این گونه یوسف را در زمین منزلت دادیم تا هر جا که خواهد منزل گزیند. هر کس را بخواهیم به رحمت خود مخصوص می‌گردانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گذاریم». در قسمت دوم این آیه به جای این که گفته شود «خداوند یوسف را به رحمت خود مخصوص گردانید و اجر او را ضایع نگردانید»، به صیغه جمع و مضارع از آن یاد می‌کند که هم شامل حضرت یوسف می‌شود و هم دیگر نیکوکاران را امیدوار می‌کند.

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَاهْلُنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» (یوسف / ۸۸): هنگامی که بر یوسف وارد شدند گفتند: ای عزیز ما و اهل بیتمان را بیچارگی فرا گرفته، و با متاعی ناچیز به حضور تو آمده‌ایم، پیمانۀ ما را وفا کن و بر ما صدقه بده، خدا صدقه‌دهندگان را پاداش نیکو می‌دهد». قسمت اول آیه تقریباً بخشی از یک داستان معمولی است، اما آنچه آیه را جاودانه کرده و بسیار اعتلا بخشیده، بخش دوم آیه است که می‌گوید: «خدا صدقه‌دهندگان را پاداش نیکو می‌دهد» که هم شامل حضرت یوسف می‌شود و هم شامل تمام کسانی که در هر جا و هر

زمان صدقه بدهند. اگر مطابق صدر آیه (ایهاالعزیز)، پایان آیه هم به صورت مفرد می‌آمد، شاید هیچ‌گاه این آیه این قدر عمومیت پیدا نمی‌کرد.

در آیه مبارکه زیر «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (۱) الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَأَنْهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (مجادله / ۲۱): خدا سخن آن زن را که در باره شوهرش با تو به مجادله برخاسته و شکوه او به خدا می‌برد؛ شنید و گفتگوهای شما را نیز می‌شنود؛ که خدا شنوا و بینا است (۱) آنان که با زنان خود اظهار کنند؛ آن‌ها مادر حقیقی شوهران نخواهند شد بلکه مادر ایشان جز آن که آن‌ها را زائیده نیست و این مردم سخن ناپسند و باطل می‌گویند و خدا بخشنده و آمرزنده است». در آیه اول صحبت از زنی است که از شوهر خود نزد پیامبر (ص) شکایت کرده است (خاص). و در آیه دوم ضمن این که جواب سؤال زن داده شده است آیه مضمولیت یافته و حکم کلی محسوب می‌شود (عام) که هم شامل آن مورد است و هم شامل موارد مشابه.

در حقیقت یکی از دلایلی که پایان اکثر آیات به صیغه جمع (اعم از فعل و اسم) ختم می‌شود، از همین رهگذر است.

حافظ در ابیات فراوانی از غزلیات، مانند قرآن ابتدا حکمی جزئی صادر می‌کند، یا این که سخنی و خبری مخصّص بیان می‌کند، اما در مصراع دوم کلام را به گونه‌ای می‌آورد که هم آن مورد را در بر می‌گیرد و هم شامل موارد دیگر می‌شود. از جمله:

چنگ خمیده قامت می‌خواندت به عشرت بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد

(غزل ۵/۱۲۶)

در این بیت می‌گوید: چنگ خمیده قامت (اشاره به شکل ظاهری چنگ) به تو می‌گوید که خوش باش (با ایهامی که در لفظ خواندن وجود دارد). در مصراع دوم نیز همین مضمون را بیان می‌کند، اما بسیار فراگیرتر. زیرا به جای عشرت که از دیدگاه حافظ در این بیت پند محسوب می‌شود، کلمه "پند" را ذکر می‌کند که از عشرت عام‌تر و کلی‌تر است. و به جای

"چنگ خمیده"، "پیران" را ذکر می‌کند که علاوه بر معنی چنگ (خمیده = پیر) به معنی انسان‌های پیر که پیوسته دیگران را پند می‌دهند، نیز هست. آنچه باعث ماندگاری این بیت شده است مصراع دوم آن است که از مصراع اول عام‌تر و کلی‌تر است. در حقیقت حافظ با آوردن حکم کلی در جمله دوم (عام) بعد از حکم جزئی در مصراع اول (خاص) معنی و مصداق بیت را بیشتر کرده است. ناگفته پیداست که مصراع دوم از جهتی همان مصراع اول است و برای تأکید آن آمده است، اما آن‌چنان استادانه سروده شده که هم در برگیرنده آن معنی است، هم معانی دیگر که هیچ منافاتی با معنی مصراع اول ندارند. در بیتی دیگر چنین می‌گوید:

کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده پند تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی‌کند

(غزل ۱۹۲/۱۰)

در این بیت در مصراع اول می‌گوید: حافظ که پندپذیر نبود به وسیله غمزه تو کشته شد. در مصراع دوم، به نوعی همین مضمون را تکرار می‌کند، با این تفاوت که به جای "حافظ"، "هر که" را ذکر می‌کند که تمام افراد روی زمین را در برمی‌گیرد (زیرا چنان‌که خواهیم گفت گاهی اوقات نکره، مفید معنای نامحدود است). لفظ "هر" در این جا به قول علمای بلاغت افاده شمول می‌کند «... یکی از صفت‌های مبهم "هر" است که افاده شمول می‌کند و در مواقع زیر به کار می‌رود: ۱- در مواقع حکم کلی و ایراد قوانین علمی... هر که بامش بیش برفش بیش» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۵۵) و به جای "پند" کلمه "سخن" را که عمومی‌تر از آن است ذکر می‌کند. هم‌چنین "تیغ" را معادل "غمزه" می‌آورد که مشهورتر و برنده‌تر از غمزه است؛ زیرا غمزه فقط در سنن ادبی کشته است و کسی که ظرافت‌های ادبی را نداند، نمی‌تواند ظرافت و لطافت بیت را درک کند. اما برندگی و کشندگی تیغ بر عام و خاص مشهور و ملموس است. به همین دلیل مصراع دوم علاوه بر دارا بودن مفهوم مصراع اول، قابل تعمیم به موارد فراوانی است. حافظ در حقیقت سه بار معنی و مصداق بیت را به توان رسانده است و با این کار بیت را جاودانه کرده است. این شیوه در اشعار حافظ کاربرد فراوانی دارد. از جمله:

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب	یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود (غزل ۲۲۶/۷)
بهای وصل تو گر جان بود خریدارم	که جنس خوب مبصر به هر چه دید خرید (غزل ۲۳۸/۶)
می دو ساله و محبوب چارده ساله	همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر (غزل ۲۵۷/۱۰)
از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد	وه که در این خیال کج عمر عزیز شد تلف (غزل ۲۹۶/۳)
آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر	کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد (غزل ۱۶۱/۷)
زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد	دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند (غزل ۱۹۳/۱۰)

۲. ذکر عام به جای خاص: مراد ما از این اصطلاح این است که گوینده قصد بیان کلامی مخصّص دارد (در مورد شخص یا موضوعی... مشخص)؛ اما بنا به دلایل فراوان و مهم‌تر از همه برای تعمیم کلام آن را به صورت عام ذکر می‌کند. این مورد نه با این عنوان و نه با عنوان دیگری در کتاب‌های بلاغی دیده نشد.

در بسیاری از موارد در قرآن مجید، چنان‌که از شأن نزول آیات مشخص می‌شود، مصادیق آیات موردی و مخصّص است، اما از همان آغاز به صورت جمع ذکر شده‌اند، تا مانند نمونه‌های قبل، شمولیت داشته باشند و از آن‌ها اراده عام شود. در اینجا به عنوان نمونه یک آیه از قرآن مجید را نقل می‌کنیم و سپس از غزلیات حافظ نیز نمونه‌هایی می‌آوریم.

شأن نزول آیه مبارکه «یا ایها الذین آمنوا إن جاءکم فاسقٌ ببناءً فَبَیِّنُوا أَن تُصِیْبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِیْبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ» (حجرات/۶)، بنا به قول تمام مفسرین در مورد ولید ابن عقبه است. در سال نهم هجری "حارث ابن ضرار خزایی" به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد. سپس به سوی قوم خود (بنی المصطلق) روانه شد تا زکات و... را جمع‌آوری

کند و به نماینده پیامبر (ص) تحویل دهد (حسینی الهمدانی، ۱۳۸۰ ق، ج ۱۵: ۳۹۳). حضرت رسول (ص) ولید ابن عقبه برادر ناتنی عثمان (بلاغی، ۱۳۴۵، ج ۶: ۱۹۷) را برای تحویل گرفتن زکات نزد آنان گسیل کرد. هنگامی که قبیله بنی المصطلق از سر شوق به استقبال او آمدند، از آن جایی که بین او و آن قبیله در جاهلیت عداوت بود، ترسید که او را بکشند، از پیش آنان فرار کرد و به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت که آنان از دادن زکات امتناع ورزیدند و قصد کشتن او را داشته‌اند (طبرسی، ۱۳۵۹، ج ۲۳: ۱۹۴). پیامبر (ص) خواست تا خالد ابن ولید (واعظ کاشفی، ۱۳۱۷، ج ۴: ۱۸۹) یا حضرت علی (فیض کاشانی، ۱۳۴۴، ج ۸: ۴۱۰) را برای مقابله با آنان گسیل کند که حقیقت کار مشخص شد و این آیه مبارکه نازل گردید. این موضوع با اختلافات اندک در اکثر تفاسیر نقل شده است، از جمله: (العلوی الحسینی الموسوی، ۱۳۹۶ ق، ج ۳: ۳۸۳)، (طباطبایی، ج ۱۸: ۴۶۳)، (مکارم شیرازی، ۱۳۶۴، ج ۲۲: ۱۵۲)، (الطوسی، ۱۴۰۹ ق، ج ۹: ۳۴۸)، (الطبرسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۵: ۱۳۲)، (طبرسی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴: ۵۸۳)، (الحسینی البحرانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۵: ۲۰۵)، (القمی المشهدی، ۱۳۶۶ ق، ج ۱۲: ۳۲۵)، (الحسینی شیرازی، ۱۴۰۰ ق، ج ۲۶: ۱۲۱)، (مغنیه، ۱۹۸۱ م، ج ۷: ۱۰۸)، (طیب، ۱۳۶۶، ج ۱۲: ۲۲۴) و ...

شأن نزول دیگر آیه که در بسیاری از تفاسیر نقل شده است، چنین است: عایشه یا هر کس دیگری به پیامبر (ص) گفت که "ماریه قبطیه" (همسر پیامبر (ص) و مادر ابراهیم) با پسر عمویش "جریح قبطی" روابط نامشروع دارد. پیامبر (ص) حضرت علی (ع) را مأمور این کار کرد که در صورتی که این مطلب حقیقت داشته باشد جریح را به قتل برساند. حضرت علی (ع) نزد ماریه رفت و جریح را نزد او یافت. هنگامی که به او حمله ور شد، جریح موضوع را فهمید و کاری کرد که آن حضرت به عینه مشاهده کند که او "امسح" است. حضرت برگشت و حقیقت را به عرض پیامبر (ص) رسانید و پیامبر (ص) به خاطر این که خانواده او از هر پلیدی میرا است، خدا را شکر کرد. این مطلب در تفاسیر ذیل نقل شده است: (الطبرسی،

۱۳۵۹، ج ۲۳: ۱۹۵)، (فیض کاشانی، ۱۳۴۴، ج ۸: ۴۱۰)، (لاهیجی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۱۳)، (بروجردی، ۱۳۴۱، ج ۶: ۳۹۵)، (مکارم شیرازی، ۱۳۶۵، ج ۲۲: ۱۵۲)، (طیب، ۱۳۶۶، ج ۱۲: ۲۲۴)، (الطبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۵: ۱۳۲)، (الفیض الکاشانی، [بی تا]، ج ۵: ۴۹)، (القمی المشهدی، ۱۳۶۶ق، ج ۱۲: ۳۲۵)، (الجنابزی، ۱۳۴۴، ج ۴: ۱۰۱)، (مغنیه، ۱۹۸۱ م، ج ۷: ۱۰۸)، (الکرمی، ۱۴۰۲، ج ۱۶: ۴۸۲)، (الحسینی الشیرازی، ۱۴۰۰ م، ج ۲۶: ۱۲۱) و ...

چنان که از تفاسیر بر می آید شأن نزول آیه یکی از دو مورد فوق الذکر است. در کتب تاریخی نیز به هر دو شأن نزول اشاره شده است. مثلاً در کتاب *ناسخ التواریخ* در جلد دوم به جریان ولید ابن عقبه (سپهر، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۰۰۱) و در جلد چهارم به تهمت ماریه اشاره می کند (همان، ج ۴: ۱۸۶۱). تأکید بیشتر مفسران و مورخان بر مورد اول است. مرحوم علامه طباطبایی نوشته است: «ابن عبدالبر در کتاب *استیعاب* می گوید: در بین اهل علم آن‌هایی که دانای به تأویل قرآن هستند تا آن جا که خبر دارم هیچ اختلافی نیست در این که آیه آن جاء کم فاسق بنیاء فتینوا در باره ولید ابن عقبه است» (طباطبایی، ۱۴۰۲ ق، ج ۱۸: ۴۶۳). اما آیه مبارکه مذکور چنان نازل شده است که هم شامل آن موارد می شود و هم شامل دیگر موارد مشابه در زمان‌ها و مکان‌های دیگر.

سید محمدالحسینی الشیرازی در تفسیر مشهور *تقریب القرآن الی الازدهان* در این مورد پس از این که به هر دو شأن نزول اشاره می کند، می گوید: «انه لا منافاة بین الامرین لان الآیة عامة تشتمل کل ما کان ذالک فهما مصداقان...» (الحسینی الشیرازی، ۱۴۰۰ق، ج ۲۶: ۱۲۱). محمدجواد مغنیه نیز در تفسیر *الکاشف* در این مورد می گوید: «و ایا کان سبب النزول فان الآیة لا تقتصر علیه، بل تتعداه الی غیره لان المورد لا یخصص الوارد. ولا فرق بینه و بین غیره من افراد العام...» (مغنیه، ۱۹۸۱ م، ج ۷: ۱۰۸). در بین تفسیرهای فارسی نیز عبدالحسین طیب به این نکته بلاغی اشاره کرده است: «مکرر گفته‌ایم که مورد مخصّص نیست. و منافی با

عموم آیه نیست و حکم عام است. یک مصداقش افک عایشه و یک مصداقش ولید ابن مغیره [عقبه] و هزارها مصداق دیگر...» (طیب، ۱۳۶۶، ج ۱۲: ۲۲۴).

اگر نعوذ بالله خداوند می‌خواست همان مورد را بر پیامبر (ص) نازل کند، آیه مذکور تا این حد شمول نمی‌یافت و مورد استناد اصولیون و... قرار نمی‌گرفت و تاریخ اجرای آن برای همان مورد، در همان زمان و مکان می‌بود. به راستی رمز شمول و فراگیری این آیه در چه نهفته است؟ خداوند تبارک و تعالی اگر عین واقعه را به پیامبر (ص) نازل می‌کرد، باید به جای "یا ایها الذین آمنوا"، "یا ایها الرسول" یا "یا ایها الذی آمن" و به جای "جاء کم" "جاءک" و به جای "فاسق" "الفاسق - الفاسقة" یا اسم آن شخص می‌آمد. و به جای تمام افعال جمع (تینوا، تصیوا، تصبحوا و فعلتم) که در آیه شریفه ذکر شده است از فعل مفرد استفاده می‌شد. هم‌چنین به جای "قوم" از "القوم" یا اسم آن قبیله و اسم ماریه استفاده می‌شد و به جای "نبا" "النبا" یا تهمت زنا و یا دروغ می‌آمد و بالاخره به جای "نادمین" باید "نادماً" ذکر می‌شد. در آن صورت خیلی صریح مقصود و هدف آیه مشخص بود، اما کاربرد آن فقط موردی بود و حکمی کلی برای تمام اعصار و قرون از آن استنباط نمی‌شد. مهم‌ترین دلایلی که باعث می‌شود آیه شریفه مذکور علاوه بر معنی مورد نظر، شامل معانی دیگری نیز بشود، عبارتند از:

۱. جمع آوردن ضمیر "کم" بعد از فعل "جاء" که شامل تمام انسان‌های روی زمین می‌شود و فقط محصور و مقصور به حضرت رسول (ص) نمی‌گردد.
۲. نکره آوردن مسندالیه یا فاعل: در آیه مذکور اگر به جای "فاسق"، "الفاسق" یا حتی اسم ولید یا عایشه می‌آمد، حوزه معنایی آیه بسیار محدود می‌شد و فقط شامل همان یک مورد می‌گردید. چنان‌که می‌دانیم در بسیاری از مواقع فاعل یا مسندالیه نکره و... دلالت بر عموم می‌کند. زمخشری در کشاف در مورد آیه مذکور می‌گوید: «و فی تنکیر الفاسق و النبا: شیاع فی الفساق و الانبا، کانه قال: ای فاسقِ جاء کم بای نبا» (زمخشری، [بی‌تا]: ۳۶۰) و در

پاورقی کشف آمده است: «لان النكرة اذا وقعت في سياق الشرط تعمم، كما وقعت في سياق النفي» (همان: ۳۶۰). دکتر ذبیح‌الله صفا یکی از موارد نکره آوردن مسندالیه را چنین آورده است: «در موردی که متکلم بخواهد حکمی را برای عده نامحدودی ثابت بداند» (صفا، ۱۳۶۸: ۲۳). دکتر جلیل تجلیل نیز به همین نکته اشاره کرده است: «آن‌جا که گوینده یا نویسنده قصد کلیت دارد و می‌خواهد حکمی را برای عده نامعینی ثابت کند» (تجلیل، ۱۳۶۵: ۱۵). در اکثر کتب بلاغی به این نکته اشاره شده است (از جمله رضائزاد، ۱۳۶۷: ۱۱۹؛ علوی مقدم، ۱۳۸۲: ۴۵؛ السبکی، [بی‌تا]: ۳۳۵ و...).

۳. تمام افعالی که در آیه شریفه مورد نظر آمده، به صورت جمع است و شامل تمام انسان‌های روی زمین می‌شود. هر چند افعال به صورت مذکر آمده‌اند اما به علاقه تغلیب شامل مؤنث نیز می‌شود.

۴. آوردن ضمیر جمع "ثم" بعد از فعل "فعل" به جای ضمیر "ت" مانند مورد اول دلالت بر عموم دارد.

۵. نکره آوردن "قوماً و نباء" مانند مورد دوم دلالت بر عموم دارند. یعنی "قوماً" شامل هر گروه و قبیله، خواه مسلمان و خواه غیر مسلمان می‌شود و از لفظ نکره "نباء" می‌توان هر خبری را استنباط کرد؛ خواه آن خبر از جنس خبر مورد نظر باشد یا غیر از آن.

یکی از هزاران دلیل ماندگاری و جاودانی قرآن، این شیوه خطاب به جمع و عمومیت آن به شیوه‌های مختلف است. به همین علت اگر در قرآن مجید نگاهی هر چند گذرا انداخته شود، دیده می‌شود که افعال و اسامی پایانی آیات، بیشتر جمع‌اند، حتی چنان‌که گفتیم جاهایی که در اول آیه بنا به دلایلی بحث از یک شخص یا یک چیز است، در ادامه فراگیر می‌شود و به صورت جمع می‌آید.

این مورد نیز در غزلیات حافظ به وفور دیده می‌شود. شاید به جرئت بتوان گفت که اشعار هیچ‌کدام از غزل‌سرایان فارسی به اندازه شعر حافظ فراگیر نباشد (مراد ما در این‌جا

اشعاری است که علت سرودن آن یک واقعه تاریخی و یا یک موضوع معین است و یا برای ممدوحی مشخص سروده شده است).

اگر به نمونه‌هایی از اشعار او که در مدح سلاطین معاصرش سروده شده است، توجه شود، مشخص می‌شود که مانند آیه مبارکه فوق‌الذکر عمومیت پیدا می‌کند. در این صورت هم شامل ممدوح مورد نظر می‌شود و هم ممدوحان دیگر و حتی معشوق و بعضاً معبود را نیز شامل می‌شود:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را انیس و مونس شد
(غزل ۱/۶۷)

این غزل در مدح شاه شجاع سرده شده است (غنی، [بی تا]: ۱۰۰)؛ اما به راحتی می‌توان قهرمان این غزل را علاوه بر شاه شجاع، معشوق و حتی معبود، دانست. حتی بعضی آن را با توجه به بیت:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
در وصف سرور کائنات حضرت محمد (ص) دانسته‌اند.

یاد باد آن‌که سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
(غزل ۲۰۷)

این غزل در سوگ شاه شیخ ابواسحق اینجوی شیرازی سروده شده است (همان: ۱۳۳)؛ برزگر خالقی، ۱۳۸۲: ۵۱۴؛ خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۷۵۴)؛ اما این بیت و تمام ابیات غزل را می‌توان در مورد معشوق و موارد دیگر، دانست.

رونق عهد شباب است دگر بستان را می‌رسد مژده گل بلبل خوش الحان را
(غزل ۹)

که به تصریح دکتر قاسم غنی در مدح جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع سروده شده است، هنگامی که از زندان آزاد می‌شود و دوباره به مسند وزارت می‌نشیند (غنی، همان: ۲۷۶). صریح‌ترین بیتی که دال بر مطلب مورد نظر است، این بیت است:

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد وقت آن است که بدرود کنی زندان را

که علاوه بر مطلب و ممدوح مورد نظر قابل تعمیم به موضوعات و اشخاص نامحدودی است.

دکتر قاسم غنی شأن سرودن حدود صد غزل حافظ را در کتاب بحث در آثار و افکار و احوال حافظ ذکر کرده است، که مربوط به ممدوح مشخص یا واقعه‌ای مشخص است، اما از آن‌جا که آگاهانه تلاش شده است که موضوع به همان مورد ختم نشود، اگر خواننده هیچ‌کدام از وقایع را نداند برای فهم آن اشعار دچار سردرگمی نمی‌شود. حتی در ابیاتی که صریحاً به نام ممدوح یا مطلب مورد نظر اشاره می‌کند، چنان ماهرانه و احیاناً با ایهام سخن می‌گوید، که علاوه بر مصداق مورد نظر شامل موارد فراوانی نیز می‌شود.

گاهی اوقات با آن‌که مشخص است غزل برای واقعه‌ای خاص سروده شده است، اما در مورد مصداق واقعی آن بین شارحان اختلاف نظر است. در حقیقت چون تلاش شاعر از همان آغاز بر این است که کلام را قابل تعمیم و تفسیر بسراید، نمی‌توان آن را فقط مخصوص یک شخص یا یک واقعه دانست. مثلاً غزل زیر را:

آن یار کزو خانه ما جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود

(غزل ۲۱۶)

بعضی در سوگک پسر حافظ دانسته‌اند: «گویند حافظ این غزل را در سوگک فرزند از دست رفته‌اش سروده است» (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۷۶۵). و بعضی در رثای همسر خواجه: «طبق روایات ملا مصلح‌الدین این غزل در مرثیه خاتون خواجه گفته شده» (سودی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۰) و بعضی به هر دو روایت نظر داشته‌اند: «این غزل در سوگک یکی از عزیزان خواجه است که عده‌ای آن را درباره همسر و برخی در مرگ فرزند شاعر می‌دانند» (برزگر خالقی، ۱۳۸۲:

۵۳۳). قهرمان یا شخصیت حافظ در این غزل، هم می‌تواند فرزندش باشد، هم همسرش و هم هزاران کس دیگر. مثلاً اگر حافظ در این بیت صریحاً به "زن" یا "فرزند" اشاره می‌کرد این کلام دیگر تا این اندازه قابل تعمیم نبود.

هر چند تفاوت و فاصله کلام حافظ با بیان قرآن، به اندازه فاصله مخلوق با خالق است، اما در مقایسه با شعر دیگر شعرا، ارزش کار او نمایان می‌شود.

منابع

قرآن مجید

- برزگر خالقی، محمد. (۱۳۸۲). شاخ نبات. تهران: زوار.
- بروجردی، سید ابراهیم. (۱۳۴۱). تفسیر جامع. چاپ سوم. تهران: صدر.
- بلاغی، سید عبدالحجت. (۱۳۴۵). حجة التفاسیر و بلاغ الاکاسیر. قم: حکمت.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۰). درباره حافظ (برگزیده مقاله‌های نشر دانش). چاپ دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۶۸). حافظ نامه. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- تجلیل، جلیل. (۱۳۶۵). معانی و بیان. چاپ سوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- الجنابذی، حاج سلطان محمد. (۱۳۴۴). تفسیر الجنابذی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- حافظ، محمد شمس‌الدین. (۱۳۷۰). دیوان حافظ. به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. چاپ سوم. تهران: زوار.
- الحسینی البحرانی، السید هاشم. (۱۴۱۵ ق). البهران فی التفسیر القرآن. تهران: بنیاد بعثت.
- الحسینی الشیرازی، السید محمد. (۱۴۰۰ ق). تقریب القرآن. بیروت: مؤسسة الوفا.
- حسینی الهمدانی، سید محمد. (۱۳۸۰ ق). انوار درخشان. تهران: کتابفروشی لطفی.
- رضا نژاد، غلامحسین. (۱۳۶۷). اصول علم بلاغت. تهران: الزهراء.

- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). *از کوچۀ زندان*. چاپ دوازدهم. تهران: سخن.
- زمخشری، جارالله. [بی تا]. *الكشاف*. الناشر دار الکتب العربی. بیروت: ادب الحوزه.
- السبکی، بهاءالدين. [بی تا]. *شروح التلخیص - عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح* - . بیروت: ادب الحوزه.
- سودی. (۱۳۷۸). *شرح سودی بر غزلیات حافظ*. ترجمه عصمت ستارزاده. چاپ پنجم. تهران: سریر.
- شریف لاهیجی، بهاءالدين محمد. (۱۳۶۳). *تفسیر شریف لاهیجی*. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). *بیان و معانی*. چاپ چهارم. تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۸). *آیین سخن*. مختصری در معانی و بیان. چاپ پانزدهم. تهران: ققنوس.
- طباطبائی، محمد حسین. (۱۳۹۷). *المیزان فی...* چاپ سوم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- _____ . (۱۳۶۳). *المیزان*. ترجمه سیدمحمد باقر موسوی. قم: اسلامی.
- الطبرسی، شیخ ابوعلی الفضل. (۱۳۵۹). *تفسیر مجمع البیان*. ترجمه سیدابراهیم میرباقری و...، تهران: فراهانی.
- الطبرسی الطوسی، امین الدین. (۱۳۷۹). *مجمع البیان*. بیروت: دارالحیاء التراث العربی.
- _____ (۱۴۱۲). *ق جوامع الجامع فی...* چاپ سوم. تهران: دانشگاه تهران.
- الطوسی، ابو جعفر. (۱۴۰۹). *التبیان فی التفسیر القرآن*. افسست از چاپ بیروت. قم: تحقیق.
- طیب، سید عبدالحسین. (۱۳۶۶). *اطیب البیان*. چاپ سوم. تهران: اسلام.
- العلوی الحسینی الموسوی، محمد کریم. (۱۳۹۶). *تفسیر کشف الحقایق*. چاپ سوم. تهران: حاج عبدالحمید - صادق نوری.
- علوی مقدم و... (۱۳۸۲). *معانی و بیان*. چاپ چهارم. تهران: سمت.

- غنی، قاسم. [بی تا]. بحث در آثار و افکار و احوال حافظ. تهران: زوار.
- الفیض الکاشانی، مولی حسین. [بی تا]. الصافی فی تفسیر کلام الله. مشهد: دارالمرتضی للنشر.
- فیض کاشانی، ملا فتح الله. (۱۳۴۴). منهج الصادقین فی الزام المخالفین. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- القمی المشهدی، محمدرضا. (۱۳۶۶). کنز الدقائق و... تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- الکرمی، محمد. (۱۴۰۲. ق). التفسیر لکتاب الله المنیر. قم: مطبعة العلمیه.
- معین، محمد. (۱۳۷۰). حافظ شیرین سخن. به کوشش مهدخت معین. چاپ دوم. تهران: معین.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۹۸۱. م). العلم الملايين. چاپ سوم. بیروت.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۶۵). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- الهاشمی، احمد. (۱۳۸۰). جواهر البلاغه. ترجمه دکتر محمود خورسندی. چاپ دوم. تهران: فیض.
- واعظ کاشفی، کمال الدین. (۱۳۱۷). تفسیر مواهب علیه. تهران: کتابفروشی اقبال.